

گزارش زیر درباره فحشاست که در روزنامه مردم سالاری چاپ شده است .

RESANEYE\_MA@

در سالهای اخیر بازار فحشا شکل جدیدی پیدا کرده است. علاوه بر زنان و دختران در بخش‌هایی از تهران دیده شده است که پسران نیز در ازای دریافت پول، خود را به زنان متمدول می‌سپارند. حتی خانه‌های تیمی‌پسران نیز شکل گرفته است. این موضوع متأسفانه روز به روز رو به پیشرفت است و بعضی از مردان و پسران با این کار امرار معاش می‌کنند.

به گزارش مردم سالاری، به نظر می‌رسد پسران و مردانی که به تن فروشی روی می‌آورند، افسردگی زنان روسپی را تجربه نمی‌کنند. همچنین درآمد بیشتری نیز نسبت به زنان دارند، اما سعی می‌کنند، کار خود را پنهان کنند. ازدواج‌های نامتعارف در بعضی از خانواده‌ها باعث شده است که این شکل از تن فروشی شکل گیرد و ریشه این مسائل را می‌توان در فقر فرهنگی و مالی جستجو کرد.

عقربه‌های ساعت وقتی از ۹ شب می‌گذرد، در خیابان‌های کد دار شهر کنار خرید و فروش لباس و مواد غذایی و دیگر اقلام مصرفی، بازار دیگری نیز شکل می‌گیرد.

بازاری که در آن تن، خرید و فروش می‌شود. در این بازار مارتن ماشین‌ها و انسان‌هایی را می‌توان دید که برای خرید بهتر به رقابت می‌پردازند و پس از معامله کثیف و غیرقانونی، اما علنی، با افتخار از خرید خود از جلوی دیدگان دور می‌شوند. در این میان این بازار به میزان فراوانی پر درآمد و گسترده شده که خانه‌های تیمی‌فراوانی در شهر شکل گرفته است. افراد زیادی به عنوان رابط‌های موتورسوار نیز در این بازار درآمدهای فراوانی کسب می‌کنند. یک بازار پنهان در دل شب، که به صورت غیر قانونی، اما علنی به کار خود ادامه می‌دهد و در نقاط مختلف شهر نفوذ کرده است.

بر همین اساس سعی کردیم از زندگی این قبیل افراد سر در بیاوریم و عمق فاجعه‌ای را که در شب‌های تاریک این شهر رخ می‌دهد به تصویر بکشیم.

پرده اول

از جمعیت زنان خیابانی آمار دقیقی وجود ندارد. اما طبق تحقیقات «مردم‌سالاری» اکثر زنانی که به فساد روی آورده‌اند، این کار را برای امرار معاش انجام می‌دهند. البته بسیاری از آن‌ها بعد از مدتی معتاد به مواد مخدر می‌شوند و همین امر باعث فساد بیشتر در این زنان می‌شود. اما موضوع اصلی که بسیار به آن کم پرداخته می‌شود، چرایی وجود مردانی است که در خیابان‌ها به دنبال کالای مطلوبشان هستند. مشکلات اقتصادی و عوامل فرهنگی و رسانه‌ای در سالهای اخیر باعث شده است که آمار ازدواج کاهش یابد و همینطور به آمار طلاق‌ها افزوده شود. همین امر نیز باعث رشد روز افزون فساد و فحشا در سطح شهر شده است. از سوی دیگر گسترش خانه‌های تیمی در سطح شهر و شکل‌گیری آن‌ها در کنار منزل‌های افراد آبرومند باعث گول خوردن دختران و زنان بسیاری شده و آن‌ها را وارد این بازار کثیف کرده است.

صحنه نخست: آرزوی مرگ

جلوی در بام تهران ایستاده‌اند. دختر وسطی سیگاری می‌کشد و دودش را با نظم خاصی از دهانش خارج کند. می‌گوید: «پدر و مادرم پزشک هستند. نیازی به پول ندارم. اما از زمانی که یادم می‌آید هیچ کس به من محبتی نکرده است. مادر و پدرم سالهاست که من را

نمی‌بینند و حتی نمی‌پرسند که شب‌ها کجا می‌روم. همین موضوع باعث شده به این کار روی بیاورم.» گلارا به شیشه نیز اعتیاد دارد و به جای پول از مشتری‌هایش مواد می‌گیرد. او دو ماه پیش ۲۰ ساله شده است. همانطور که سیگارش را به زمین می‌اندازد و با پاشنه ده سانتی کفشش بی‌معطلی فیلتر سیگار را له می‌کند ادامه می‌دهد: «وقتی آدمی آرزوهایش تمام شود، دیگر چیزی برایش مهم نیست.»

همان لحظه توپوتا کمری جلوی پایش می‌ایستد و بعد از کمی‌چانه زدن سوار ماشین می‌شود. ماشین با سرعت زیادی به حرکت در می‌آید و چشمان دو دختر دیگر بر روی ماشین می‌ماند. دختر دیگر که موهای بلند مشکی دارد و از زیر شالش نمایان است، می‌گوید: «سه روز است که کسی سوارم نکرده و کنار خیابان‌ها خوابیده‌ام. من حتی پیشنهاد ۵ هزار تومان هم می‌پذیرم. فقط جای خوابی در این سرما می‌خواهم.» قطره اشکی از میان مژه‌های بلندش خارج می‌شود و ادامه می‌دهد: «از دست نامادریم فرار کردم و مدتی در خانهای تیمی‌زندگی می‌کردم. اما بهم تهمت دزدی زدند و از آنجا بیرونم انداخته‌اند.» او از اینکه سوار ماشینی شود و بعد در خانه با چندین نفر روبرو شود وحشت دارد و با اشکهایی که شدت گرفته است، می‌گوید: «دلتم می‌خواهد تمام پول‌هایی را که در می‌آورم آتش بزنم، اما چاره‌ای ندارم.»

سمیه که تمام مدت گوشه‌ای ایستاده است و به حرف‌های دختر با موهای مشکی بلند گوش می‌دهد، زیر لب می‌گوید: «دعا کن زودتر بمیریم.» بدون اینکه چیز دیگری بگوید در تاریکی شب گم می‌شود.

#### صحنه دوم: فحشای شیک!

نمای برج که از نوع معماری یونانی است، هر چشمی‌را به خود مجذوب می‌کند. این برج در یکی از مناطق شمال شهر تهران قرار دارد. لابی شیک و لاکچری خبر از گران‌قیمت بودن آپارتمان‌های این برج می‌دهد. دختر قدبلند و بسیار زیبایی درب آپارتمان را باز می‌کند. با چشم می‌توان حدس زد که متر از آپارتمان حدود ۲۰۰ متر است.

با اینکه جلوی درب آپارتمان تابلویی مبنی بر آتلیه عکاسی نیست، اما به راحتی با وسایل موجود در آنجا می‌توان فهمید که از این مکان به عنوان آتلیه عکاسی استفاده می‌شود. بعد از چند دقیقه زنی با موهای شرابی و آرایش ملایم وارد می‌شود. خانم هاشمی صاحب این خانه است و شغل رسمی او عکاسی است؛ اما کار این آپارتمان به همین جا ختم نمی‌شود.

خانمی که لیوان شربت خود را می‌نوشد، می‌گوید: «مادر من سال‌ها دختران زیادی را تعلیم داده است و بعد از مرگش من این کار را انجام می‌دهم.» او با بادی که به غیغب می‌اندازد ادامه می‌دهد: «البته من بسیار شیک عمل می‌کنم. اولین بار با خواهرم شروع کردیم. ما مردهای ثروتمندی را در نظر می‌گیریم و فقط با آن‌ها کار می‌کنیم. دخترها پیش ما امنیت دارند و پول خوبی در می‌آورند.»

در همین حین مرد قوی هیكلی وارد می‌شود و او را صدا می‌کند. بعد از خروج او دختر قد بلند که خواهر خانم او نیز است؛ همانطور که سومین سیگارش را روشن می‌کند، می‌گوید: «من از کارهای خواهرم خسته شده‌ام. سه سال است که ناراحتی اعصاب گرفته‌ام. خواهرم حتی از من هم برای پول درآوردن استفاده می‌کند.» ابروهایش را که با مداد قهوه‌ای پهن کرده به هم گره می‌خورد و با بغض ادامه می‌دهد: «دوست دارم از دواج کنم و از دست این خانه، خواهرم و دخترهایی که به اینجا می‌آیند راحت بشوم. از اینکه مردان پیر و پولدار را تیغ بزنم، خسته شده‌ام.» اما به اعتقاد خودش راهی برای بیرون آمدن از این باتلاق ندارد.

#### صحنه سوم: مردان متاهل

«بیشتر، مردان متاهل مشتری من هستند». در قسمت مردانه مترو سوار شده است. در هر ایستگاه به یک مرد نزدیک می‌شود و زیر لبی چیزهایی می‌گوید. همانطور که زیر چادر رژ لبش را پر رنگ می‌کند، می‌گوید: «شوهرم ۵ سال پیش به زندان افتاد و خرج ۴ بچه به عهده من افتاد. سه سال اول را در خانه مردم کار می‌کردم. بیشتر خانه‌هایی که می‌رفتم، مرد خانه بعد از مدتی به من پیشنهاد می‌داد و من مجبور می‌شدم از آنجا بروم. بعد با خانمی که همسایه روبرویم بود آشنا شدم. او به من گفت: تا جوانم از این فرصت استفاده کنم؛ چم و خم کار را مدتی به من یاد داد. من هم بعد از مدتی کارم را در مترو شروع کردم و قیمتم از ۵۰ هزار تومان تا ۲۰۰ هزار تومان است.» مردی با کت و شلوار خاکستری وارد مترو می‌شود.

او به سمت مرد می‌رود و زیر لب چیزهایی به مرد می‌گوید. مرد از جیبش ۵۰ هزار تومان در می‌آورد و کف دست زن می‌گذارد. ایستگاه بعد نیز سریع خارج می‌شود. او سریع پول را در کیفش می‌گذارد و ادامه می‌دهد: «اقدس خانم به بعضی از زن‌های دیگر محله نیز آموزش داده است. آن‌ها وارد این کار می‌شوند، چون پول خوبی می‌توانند از این راه در بیاورند و به شوهرهایشان کمک مالی کنند. البته اقدس خانم هم در این بین درصد خود را می‌گیرد.» بلند می‌خندد و می‌گوید: «شوهر بعضی از آن‌ها می‌دانند زنشان چگونه پول در می‌آورد؛ ولی به خاطر اینکه پول خوبی به دست می‌آورند سکوت می‌کنند.» او سی و چهار سال سن دارد و فرزندان بزرگ می‌شوند بدون اینکه بدانند مادرشان با چه پولی شکم آن‌ها را سیر می‌کند.

### صحنه چهارم: آرزوهای رنگی گلبرگ

دور هم ماهواره نگاه می‌کنند و تخمه می‌شکنند. گلبرگ دختری با چشمان آبی‌رنگ است که فقط ۱۵ سال سن دارد. او می‌گوید: «ما منتظر می‌مانیم که رابط بیاید و یکی از ما را ببرد یا کسی را با خود بیاورد.» او یک سال می‌شود که از خانه فرار کرده و از همان اول با گروه اکبر آشنا شده است.

گلبرگ از آرزوهای دور و دراز خود می‌گوید: «شنیده‌ام مشتری یکی از دخترها عاشقش می‌شود و با او ازدواج می‌کند. من هم خیلی دعا می‌کنم که این اتفاق برایم بیفتد.» همانطور که هق هق می‌کند به اتاق داخل راهرو پناه می‌برد. سودابه با پوزخندی که کنار لبش است، می‌گوید: «تازه کار است و هنوز رویابافی می‌کند. دخترانی که یک بار پاهایشان به این خانه‌ها برسد از نظر جامعه مرده‌اند. وقتی خانواده‌هایمان نمی‌خواهند ما را ببینند از دیگران چه انتظاری می‌توان داشت.» نرگس بلند می‌خندد و می‌گوید: «اگر یک روز در خیابان بماند و با ۲۰ هزار تومان مجبور به فحشا شود، قدر این جا را می‌فهمد.» نرگس ده سال است که تن فروشی می‌کند و از اینکه وارد خانه‌های تیمی‌شده است ابراز خوشحالی می‌کند.

او می‌گوید: «تا چند سال پیش کنار خیابان می‌ایستادم و خیلی وقت‌ها پولم را نمی‌دادند و یا با توقع‌های نامتعارف روبرو می‌شدم. اما در این خانه امنیت دارم و قیمتم از ۳۰ هزار تومان به ۱۰۰ الی ۲۰۰ هزار تومان رسیده است.» او از نگاه‌های مردان در لحظه انتخابشان متنفر است. بعد از چند لحظه سکوت ادامه می‌دهد: «تحمل اینکه یک نفر به قصد لذت نگاه کند

بدم می‌آید. اما با عضویت در این گروه کمی احساس امنیت می‌کنم.» او معتاد است و از راه تن فروشی مواد خود را تهیه می‌کند.

در ادامه می‌گوید: «اولین بار شوهرم که معتاد بود، مجبورم به تن فروشی کرد. بعد از مدتی هم خودم معتاد شدم و حالا هم کارم به اینجا کشیده شده است.»، اما سودابه شرایط متفاوتی دارد و حامل ویروس اچ. ای. وی است.

او با لبخندی که انگار بر روی لبانش مهر شده است می‌گوید: «حدود یک سال پیش فهمیدم ایدز دارم. نمی‌دانم از چه زمانی و توسط چه کسی به این ویروس مبتلا شده‌ام و ممکن است افراد زیادی را مبتلا کرده باشم.» مقداری صدای تلویزیون که سریال ترکیه‌ای نشان می‌دهد را کم می‌کند و ادامه می‌دهد: «خیلی وقت‌ها دلم برای همسر بعضی از این مردان که بی‌گناه فقط برای لذت یک ساعته مرد زندگیشان مبتلا به ایدز می‌شوند، می‌سوزد.»

نرگس با کنایه می‌گوید: «دلت برای خودت بسوزد که اگر اکبر از اینجا بیرون کند دیگر جایی برای زندگی نداری.» او در ادامه می‌گوید: «بیشتر این خانه‌های تیمی با هم در ارتباط هستند و رابط‌های مشترکی دارند. به همین دلیل اگر کسی را از یک خانه بیرون کنند ممکن است، دیگر نتواند عضو گروه دیگری شود.» خانه آن‌ها در اطراف یکی از خیابانهای مرکزی تهران قرار دارد و ساختمان خانه بسیار قدیمی است.

#### صحنه پنجم: فحشای مدرن

«دختران و پسرانی که با ما شروع به کار می‌کنند، حدود ۳ الی ۵ ماه تحت آموزش قرار می‌گیرند.» پرویز و آتوسا، زن و شوهری هستند که دختران و پسران را آموزش می‌دهند تا روش‌های نوین فحشا را ارائه دهند. پرویز می‌گوید: «در چند سال اخیر روش‌های گذشته از مد افتاده است و الان روابط افراد با حضور یک زن و شوهر مد شده است.»

این زن و شوهر یک باشگاه ورزشی دارند که در صبح مخصوص بانوان است و شب‌ها مردان در آنجا ورزش می‌کنند. آتوسا در ادامه می‌گوید: «بیشتر مشتریان را در همین باشگاه پیدا می‌کنیم. نصف در آمد دختر و پسرها نیز مال ما است.» پرویز معتقد است که کار آن‌ها بسیار تخصصی و به روز است و آن‌ها از درآمد خود راضی هستند. آتوسا می‌گوید: «ما ممکن است شبی ۲۰ میلیون تومان بدست بیاوریم و این موضوع باعث شده است که ما به فکر گسترش کارمان نیز بیفتیم!»

#### پرده دوم

در سالهای اخیر بازار فحشا شکل جدیدی پیدا کرده است. علاوه بر زنان و دختران در بخش‌هایی از تهران دیده شده است که پسران نیز در ازای دریافت پول، خود را به زنان متمول می‌سپارند. حتی خانه‌های تیمی پسران نیز شکل گرفته است. این موضوع متأسفانه روز به روز رو به پیشرفت است و بعضی از مردان و پسران با این کار امرار معاش می‌کنند. به نظر می‌رسد پسران و مردانی که به تن فروشی روی می‌آورند، افسردگی زنان روسپی را تجربه نمی‌کنند. همچنین درآمد بیشتری نیز نسبت به زنان دارند، اما سعی می‌کنند، کار خود را پنهان کنند. ازدواج‌های نامتعارف و غرب زدگی در بعضی از خانواده‌ها باعث شده است که این شکل از تن فروشی شکل گیرد و ریشه این مسائل را می‌توان در فقر فرهنگی و مالی جستجو کرد.

#### صحنه ششم: سکس پک عامل مهم

«زن‌ها به سراغ من می‌آمدند و من به دلیل مشکلات مالی پذیرفتم.» سامان مربی بدنسازی است و لیسانس تربیت بدنی دارد. همانطور که سیب زمینی‌های آب‌پز جلوی رویش را می‌خورد، می‌گوید: «چندین بار در خیابان زنان به من پیشنهاد داده بودند. اما من از این کار بدم می‌آمد. اما با بیمار شدن مادرم و هزینه‌های بالای درمان مجبور به این کار شدم.» اکثر دخترانی که از کنار سامان می‌گذرند او را با دقت نگاه می‌کنند.

او ادامه می‌دهد: «اولین بار را با خانم بسیار زیبایی که همسر مسنی داشت بودم و برای یک هفته ۱۲ میلیون تومان به من پول داد. همین پول بی زحمت باعث شد که به این کار ادامه دهم.» سامان عامل اصلی درآمد بالایش را سیکس پک و صورت زیبایش می‌داند. او می‌گوید: «من تا زمانی که قصد از دواج نداشته باشم به کارم ادامه می‌دهم.» سامان این کار را برای مردان بد نمی‌داند، با این حال دوست ندارد کسی از کارش با خبر شود.

## صحنه هفتم: پول برای ازدواج

سه نفری باهم زندگی می‌کنند. امیر حسابدار یک شرکت است و ۲۸ سال سن دارد. او از همه جذاب‌تر است و سالهاست بدنسازی کار می‌کند. کمی از چایی داخل فنجانش را می‌نوشد و می‌گوید: «من از کاری که انجام می‌دهم، پشیمان نیستم. چندین زن متمول را می‌شناسم که پول خوبی به من می‌دهند.»

کامی که پسر دیگر است با خنده در ادامه می‌گوید: «امیر کلی کتاب خوانده است که چگونه با زنان رفتار کند.» امیر با لبخند می‌گوید: «من با علاقه این کار را انجام می‌دهم و سعی می‌کنم ظرافت‌های زنانه را بشناسم. در ازای کاری هم که انجام می‌دهم از ۶۰۰ هزار تومان به بالا می‌گیرم.» کامی در ادامه با غیظ می‌گوید: «امیر خوب پول می‌گیرد، چون سیکس پک دارد. اما من از سیصد هزار تومان به بالا می‌گیرم. البته من ترجیح می‌دهم بیشتر مشتریانم زنان زیر ۵۰ سال باشند؛ ولی همیشه دنیا بر وفق مراد من نیست.»

بهر روز که با نامزدش تلفنی مشغول حرف زدن بود، قطع می‌کند و می‌گوید: «من ۳ سال است که این کار را انجام می‌دهم، تا پول خوبی برای ازدواج جمع کنم.» سیگاری روشن می‌کند و ادامه می‌دهد: «کار پردرآمدی است، ولی به همان اندازه حال آدم را بد می‌کند. من اولین بار به خاطر چکی مجبور به این کار شدم و بعد دیدم که از این راه می‌توانم پول سنگینی در بیاورم.» امیر و کامی از کار خود راضی هستند. اما بهروز دوست ندارد نامزدش و هیچکس دیگر از تن فروشی‌اش با خبر شود. او شب‌ها با وحشت اینکه نامزدش از کارش اطلاع پیدا کند بارها از خواب می‌پرد.

## صحنه هشتم: مردان فاحشه نیستند

دیوارها، سقف و زمین کافی‌شاپ از جنس چوب است. بوی سیگار و توتون از همه جا می‌آید. فرهاد جامعه‌شناسی می‌خواند و از شهرستان برای تحصیل به تهران آمده است. او می‌گوید: «من برای تحصیل در تهران به پول نیاز داشتم و روزی در خیابان فرشته قدم می‌زدم، که خانم مسنی بهم پیشنهاد داد.»

از آن روز در این کار افتاده‌ام.» فرهاد از ۸۰۰ هزار تومان به بالا می‌گیرد. همانطور که قهوه تلخش را می‌نوشد، ادامه می‌دهد: «هزینه‌های زندگی‌ام از زمانی که به این کار مشغول شدم بسیار افزایش یافته است. چون باید به خودم و لباس‌هایم برسیم.» او دیگر نمی‌تواند مثل گذشته زندگی کند به همین دلیل به تن فروشی ادامه می‌دهد. در آخر با لبخندی می‌گوید: «من زن نیستم که فاحشه خوانده شوم. از درآمد و کارم راضی هستم.» او از زنانی که برده می‌خواهند بیزار است و سعی می‌کند مشتریانش از این نوع نباشند.

## پرده آخر

با پاک کردن صورت مسئله نمی‌توان وجود مسئله را انکار کرد. مساله‌ای که امروز به شکل فاجعه‌ای در شهر تبلور یافته است. شاید به جای انکار کل موضوع، بهتر است به فکر یک راهکار باشیم؛ قبل از آنکه خیلی دیر شود.